



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد.



۲۰۲۲/۰۱/۰۵

یونس نگاه

مدرسه‌ای‌ها و دانشگاهیان هم‌قشر (حاشیه‌ای بر مصاحبه اشرف غنی با جنرال نیک‌کارتر)

در این که غنی چه گفت و چه نگفت بسیار تبصره شد. من به‌جای پرداختن به جزئیات سخنان‌اش، چند جمله از قشر غنی، روش‌کار و جای‌گاه سیاسی او و امثال‌اش نوشته‌ام.

اشرف غنی و ملاحسن برادراند، برادران کتابی و قشری. هردو برای رسیدن به ارگ مسیر مشابه را طی کرده‌اند و شیوه‌های‌شان نیز شباهت‌های بسیار دارد.

از قراین بر می‌آید که ملاحسن در کودکی به مسجد رفته، بعد به مدرسه ولسوالی، از آنجا به مدرسه ولایت، و عاقبت برای تحصیل در شاه‌مدرسه خارجی رفته تا چیزی بیاموزد و "درخدمت مسلمانان" باشد؛ آدم‌هایی را که جای کتاب‌خواندن، تفکر، خیال‌پردازی و تماس با آسمان، با خاک و آب و ماشین سروکار دارند، گندم می‌کارند، شیر می‌دوشند، نان می‌پزند، تکه می‌بافند، کالا انتقال می‌دهند، خانه می‌سازند، تجارت می‌کنند و راه می‌سازند "اصلاح" کند.

اشرف غنی نیز عوض رفتن به مسیر "ناشرافت‌مندانه" کار، به مکتب رفته، به‌جای لمس کردن سنگ و درخت کلمات سنگ و درخت را آموخته، از آنجا به پوهنتون رفته و عوض مهارت تماس با طبیعت و نشست و برخاست با انسان‌ها و حیوانات با کتاب و تخته و قلم سروکار داشته و با مسایل حیاتی زندگی از طریق کلام (نوشته و سخنرانی) نه مشاهده و تجربه آشنا شده است. او نیز به خارج از کشور رفته و در محوطه دور از مزرعه، کارخانه و بازار، جایی که به آن دانشگاه می‌گویند، کلمات را مرور کرده و نوشته‌ها را ازبر نموده تا روزی برگردد و انسان‌هایی را که هنوز با خاک، آب، درخت، ماشین و سبزه سروکار دارند اصلاح کند.

این دو سناریوی مشابه برای دو آدم مثالی در مدرسه و پوهنتون است. اما خیلی ازین جماعت حتی در حد آرزو نیز چیزی برای آدم‌های غیرکتابی و آنانی که هنوز بوی کار و عرق می‌دهند ندارند، بلکه فقط می‌خواهند شاه شوند، رئیس باشند، فرمان بدهند و میلیون‌ها آدم بی‌کتاب و کم‌کتاب را مثل گوسفند به سنگر بفرستند، باهم بجنگانند، به‌کار وادارند، استنمار کنند و به قیمت‌های دالری بفروشند.

ملاحسن و داکتر اشرف غنی از نظر قشری برادراند. هردو بیروکرات و گرفتار رویای دانش کتابی می‌باشند. هردو ایده‌آل‌های فرامردمی دارند. اشرف غنی قصرهای کهنه را تعمیر می‌کرد و آرزوی ساختن چیزهای کلان را داشت. چیزهای که از دسترس افغان عادی دور باشد. او همیشه و در هرکاری تلاش داشت فرامردمی و چندگردن بلندتر از آدم‌های نورمال وطن به‌نظر برسد. ولی به به‌دلیل امکانات مالی محدودش گاهی دست به طرح‌های مسخره می‌زد تا فوق‌العاده بنماید. مثلاً او تصمیم گرفته بود از هر ولسوالی یک موتر خاک به کابل بیاورد و مسجد بسازد! ملاحسن نیز فراتر از انسان عادی افغانستان می‌ایستد، جایی که نان و روزی مسأله پیش‌پا افتاده است، مکتب و کار بیهوده به‌نظر می‌رسند و همه باید در خدمت چیزی بزرگتر و فرانسائی شوند. ملاحسن در اوج رویا احساس می‌کند که با آسمان و جهان مردگان در تماس است، از آنجا هدایت و مشوره برایش می‌رسد، و داکتر اشرف غنی در قعر خیال مشغول گزارش‌نویسی و گزارش‌خوانی بود و طرح‌های هوایی می‌ساخت. اکنون نیز با کتاب‌ها و رویاهای‌اش خلوت کرده تا دریابد چگونه سقوط کرده است. می‌خواهد بفهمد چرا آن‌همه کتاب، جلسه، گزارش و دالر نتوانست او را بر چوکی قدرت نگه دارد. هیچ یکی ازین دو با آدم‌ها تماس ارگانیک و بیدار نداشته است. نه ملاحسن از دهقان، کراچی‌وان، کارگر فابریکه، معلم کودکستان، راننده تاکسی و خانم قالی‌باف می‌پرسد که چرا گرسنه اند و نان چگونه پیدا می‌شود، و نه غنی به‌جایی غیر از کتاب برای گشودن گرهی مراجعه می‌کند.

غنی در مصاحبه اخیرش اقرار کرده که کارنامه‌اش خراب شده است و آینده‌ای برای خود در سیاست افغانستان نمی‌بیند. اما غنی نوعی در عرصه سیاست افغانستان برای سال‌ها حضور خواهد داشت، چه در قالب ملاحسن و چه در نقش فردی در ظاهر ضد ملاحسن اما مثل او کتابی و کنده از زمین.

ما درس خوانده‌ها هر کدام مقداری از صفات زشت غنی را در خود داریم. صفاتی که نمی‌گذارند آدم‌هایی شویم که مادران ما هنگام فرستادن به مکتب آرزو دارند/داشتند- آشنا با مردم، محتاط در خیال‌پردازی و ناتوان در دستور قتل یا حذف دیگران. بیشتر مواقع از مدارس و پوهنتون‌ها غولانی بیرون می‌شویم که مفت‌خواری را بر کار ترجیح می‌دهیم، باعث کشتار و جنگ می‌شویم، دستور حذف آدم‌ها را آسان‌تر از چک بانکی امضا می‌کنیم. ازین‌رو این نقد متوجه خشکه‌کتابی‌هاست و درعین حال یادآوری نقش مشترک مدرسه‌ای‌ها و دانشگاهیان در برپایی جامعه ماست.

پوهنتونی‌های معاصر از دو جای متفاوت ریشه گرفته‌اند. یکی همان مدرسه‌ها و کتابخانه‌های قدیم که معروف است عالمان آن‌ها ندانند اسب را با استدلال و اسناد می‌شمرند نه با مشاهده و تجربه. دیگری باغ، بازار، میدان، کارخانه و لابراتوار است که تجربه در آن‌ها مادر علم شمرده می‌شود. در ممالکی چون افغانستان دانشگاه‌ها شبیه مدارسند، جایی که روش سوفسطایی حاکم است و علم حاصل تجربه نیست بلکه نتیجه انتزاع ذهن پنداشته می‌شود. دانشگاه‌های ممالک بی‌علم، بی‌لابراتوار، بی‌کار و فابریکه ما محل ازبر کردن مفاهیم انتزاعی و یادگیری فن‌های جدلی‌ست. از کتاب‌ها آموخته سمینار می‌دهیم، از چپترها آموخته درس می‌دهیم، گزارش‌های کشورهای خارجی را خوانده پریرزنتیشن می‌سازیم، برنامه‌های اقتصادی غربی را مرور کرده برای کشور خود طرح انکشافی تهیه می‌کنیم. شاگردان مدارس اکوره ختک و کویته نیز شیوه‌های مشابه این را به‌کار می‌بندند. اصول طرح شده در قرن‌های قدیم را می‌آموزند و آن‌گاه قمچین و قیچی به‌دست گرفته مردم را می‌تراشند و کوتاه می‌کنند تا در ظرف‌های قدیم بگنجند. دانشگاهیان مردم را می‌تراشند تا در ظروف بانک‌جهانی، آی‌ام‌اف و قواعد به‌دست آمده در دنیای غرب یا شبه غربی جای بگیرند.

این دو گروه آدم‌های درگیر برسر قدرت، مردم را مثل کتاب مرور کردند و خواندنی می‌دانند. انسان‌ها برای آنان نسخه‌های مشابه کتاب اند. مثلاً اشرف غنی پیش از انتخابات ریاست جمهوری به کمک دوستان خارجی‌اش "فرصت" یافت تا به بیشتر ولایت‌ها سفر کند و جنده‌های خارجی را پائین کشیده بیرق افغانستان را بالا کند. غنی بارها از دیدن ولایات لاف زد و گفت با تمام کشور آشنا شده است. او تصور داشت که ولایات نیز مثل صفحات کتاب ساده و با عبوری یادگرفتنی می‌باشند. با گذری از آن می‌توان مرورش کرد و به مسایل‌اش آگاه شد. ازین‌رو نیاز به تماس دایم با نمایندگان و ساکنان مناطق مختلف را ضیاع وقت می‌دانست و حتی تصور می‌کرد که او، طور مثال، خوستی‌ها را بهتر از خودشان می‌شناسد.

این دو تیپ کتابی‌ها، آنانی را که دستاربندی نکرده باشند یا سند فراغت از دانشگاه به‌دست نیاورده باشند، حیوان می‌دانند- موجودات زنده‌ای که از خود و منافع‌شان درک ندارند و باید کتابی‌ها به‌جای آنان فکر کنند و تصمیم بگیرند.

غنی بارها از نزدیک کردن مدرسه و مکتب/دانشگاه سخن گفته بود. برای آشتی دادن این دو مرجع "آدم‌سازی" میلیون‌ها پول مصرف کرد. وزیر معارف‌اش اعلان کرد که شاگردان ابتدائیه به مساجد پیش ملاها درس خواهند خواند و ملاها به مکاتب استخدام خواهند شد. اما چندان بودیجه‌ای برای ساختن لابراتوار، نزدیک کردن سفسطه به تجربه، آشتی کتابخانه و لابراتوار، تامین ارتباط بین کارخانه و پوهنتون، همکاری بازار و مراکز تحقیق تخصیص نداد. از نظر غنی کتاب، پریرزنتیشن و گزارش منابع اصلی دانش اند. هرچه برروی ورق منطقی به‌نظر برسد، درست است.

در دوران غنی ادارات افغانستان پر از آدم‌هایی بود که صرفاً به‌خاطر داشتن سند فراغت از یکی از پوهنتون‌ها خود را مستحق رهبری می‌دانستند. فرق نمی‌کرد که این سند از شرعیات و حقوق بود یا از انجینری، کمپیوترساینس، طب، اداره، اقتصاد، ریاضی، حسابداری یا ادبیات. سند فراغت از پوهنتون، به‌خصوص اگر این دانشگاه در خارج از کشور می‌بود تایید بر توانایی فرد در رهبری بود. بسیار آدم‌ها از صنف پوهنتون به ریاست رفتند. کسانی از پشت میز موسسه خارجی به وزارت آمدند. غنی تمام تلاش‌اش این بود که اطراف‌اش را با آدم‌های گزارش‌نویس، انگلیسی‌دان، پریرزنتیشن‌ساز و آشنا با ترمینالوجی بانک جهانی و آی‌ام‌اف پر کند. هیچ علاقه‌ای به کار با کسانی نداشت که از جوامع شهری، چنودچون روستاها، بافت‌های فرهنگی و اجتماعی مناطق مختلف آگاهی داشتند. دروازه های ارگ را به‌روی "حیواناتی" که هنوز به‌جای کتابخانه و انترنیت، به باغ و قریه و بازار راه داشتند بسته بود.

غنی، محب و فضلی مشترکات زیاد داشتند. هر سه پایه‌ها و روابط خارجی داشتند، هر سه انگلیسی می‌دانستند و در خارج از کشور تحصیل و زندگی کرده بودند. مخالفان‌شان به هم‌زبانی و هم‌قوم بودن آنان و نیز روابط خارجی‌شان بسیار حساسیت نشان می‌دادند، اما به مشترکات قشری آن سه توجه چندان نمی‌کردند. راستی چه چیزی باعث شده بود که یک استاد پوهنتون در رشته انسان‌شناسی با داکتر طب و تحصیل‌کرده کمپیوتر ساینس اتحاد سیاسی تشکیل

دهند-بی آنکه حزب و تشکیلاتی یا مرامنامه و خط فکری اعلام شده‌ای داشته باشند؟ همان چیزی که ملاحسن، ملا هبت‌الله و ملابرادر را متحد ساخته است این سه تن را نیز متحد ساخته بود. آن سه از قشر دانشگاهی بودند و این سه از قشر ملایی. منافع قشری اینان نسبت به سایر مشترکاتشان نقش بسیار پررنگ‌تر در اتحادشان دارد. ملاحسن‌ها و داکتر غنی‌یان برادران کتابی اند. هر دو گروه بخش کلان عمر خود را پیش تخته، سر منبر یا پشت میز گذرانده اند. انسان‌های مدرسه و دانشگاه نشینی که در میدان پر از خون و رنج افغانستان هیچ عرق نریخته‌اند و پراشوتی از نیویارک و لندن یا از اکوره ختک و کویت به قدرت پرتاب گشته‌اند. به چهره آفتاب نخورده و تن‌های تنبل و چاق طالبان در قدرت نگاه کنید، آیا شباهتی به رهبران جنگ‌های چریکی دارند؟ به کارنامه غنی، محب و فضلی بیاندیشید آیا شباهتی به رهبران سیاسی داشتند؟ شباهت میان غنی برادر و غنی داکتر بسیار زیادتر از شباهت اینان باکسانی است که ادعای نمایندگی‌شان را دارند.

چند گزارش از کار غنی در روزهای سقوط و بعد از آن شنیده و خوانده‌ایم. وقتی طالبان به دروازه‌های کابل رسیده بودند غنی زیر درخت نشسته کتاب می‌خواند. زمانی که محب از غنی خواسته بود ارگ را ترک کند او مشغول نوشتن یا خواندن بوده است. غنی خواسته بود به طبقه بالا رفته کمپیوتر و یادداشت‌هایش را بگیرد، محب گفته بود دیر می‌شود. غنی در صد روز گذشته نیز نشسته فکر کرده و خاطراتش را نوشته است. ملا حسن هم در آستانه سقوط قرآن تلاوت می‌کرده و دعا می‌خوانده است. بعد از سقوط نیز نماز می‌خواند، قرآن تلاوت می‌کند و خواب می‌بیند.

قدرت باید از انحصار دانشگاهی‌ها و مدرسه‌ای‌ها بیرون شده به میدان همکاری تیوری و عمل برگردانده شود. باغ، بازار، فابریکه، پوهنتون، مکتب، مدرسه، بی‌سواد، باسواد، دهاتی و شهری همه در سطوح مختلف اداره محله، ولایت و کشور خود نقش داشته باشند.